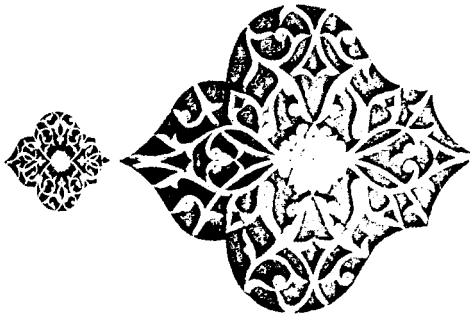


بازتاب تمدن ماوراءالنهر

محمود آبتی



همچنین علمی و دینی برخی از آن شهرها و ولایات بویژه پس از دوره اسلامی، کم و بیش ولایات اطراف و حتی نواحی خارج از این حوزه را به وضوح زیر نفوذ داشته و ساکنان آنها را به انگیزه‌ها یا عوامل گوناگون، در نقشهای مختلف همواره به سوی خود کشانده است. سامانیان (۳۸۹ تا ۴۶۱ هـ) که به ظاهر در درستی سببشان به **بهرام چوبین** (سردار سرکش ساسانی) تردیدی نیست^(۱)، نخستین بار بخارا را یکی از شهرهای بزرگ آنجا بود به پایتختی برگزیدند و با علاقه ویژه‌ای که البته از انگیزه‌های سیاسی نیز به دور نبود، مشوق و پشتیبان بزرگ ادب فارسی و ادیبان شدند. شمار زیاد شاعران دربار آنان به خوبی گویای آن است که پادشاهان آن خاندان از ذوق ادبی و لطایف شعر و ادب بی‌بهره نبوده‌اند^(۲) و در واقع گردآمدن آن همه شاعر در دربار غزنه چیزی جز یک تقلید یا یادگیری والهام از دربار سامانی نبوده بویژه که پدر **محمود (سبکتگین)** غلام و داماد الپتگین، بنده و پرورده سامانیان بوده که به سی و پنج سالگی سپهسالاری خراسان یافته^(۳) و از فضا برخی از شاعران و دانشمندان دربار غزنه هم از جمله بازماندگان دربار سامانی بوده‌اند.

پس آزاد مردان ایرانی که به **اسماعیل بن نوح** آخرین شاهزاده سامانی ملقب به **منتصر** - که به راستی فرجام و کشتگناهش (مرو) یادآور **یزدگرد سوم** ساسانی بود - امید بسته بودند، حق داشتند از مرگ او وغروب غم انگیز آفتاب دولت سامانی نومید و اندوهگین شوند. گذشته از **فردوسی** و **ناصر خسرو** و ... که سالها بعد به نوعی تأسف خود را از زوال آن خاندان ابراز کردند،^(۴) **کسایی** در رثای همان شاهزاده که سرانجام در بیابان مرو کشته شد، چنین سوزناک فریاد کند:

«جنازه تو ندانم کدام حادثه بود
که دیده‌ها همه مصقول کرد رخ مجروح
از آب دیده چو توفان نوح شد همه مرو
جنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح
و عماره در سوگ او گوید:
«از خون او چو روی زمین لعل فام شد
روی وفاسیه شد و چشم امید زرد
تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را
مرگ از نهیب خویش مران شاه را بخورد»^(۵)

ساری، ادب دری بیش از هر زمان به طور وسیع و انبوه در دربار سامانی نیز، البته با پشتوانه و تجربه احتمالی قبل،^(۶) امکان رشد و شکوفایی زودرس یافت و اینکه در آغاز عصر غزنوی، گذشته از پایتخت سامانی سه مرکز دیگر

چنان که تاریخ شگفت‌آور و ناهماهنگ بشر نشان داده است مرزبندیهای سیاسی هیچ‌گاه ثابت و دست‌ناخورده برجا نمی‌مانند، اما مسایل فرهنگی - که اغلب بر مسایل نژادی و قومی نیز منطبقند - چندان در معرض دگرگونی و تحول نیستند و دگرگونی احتمالی آنها در روند داد و ستد فرهنگی و غناست، نه حذف و نیستی کامل و برگزیدن یک فرهنگ نو که به طور کامل بی ارتباط با فرهنگ پیشین باشد. پس فرهنگ به معنای عام و اصلی خود از میان رفتنی نیست، با هجومها، ایلغارها و تجاوز وحشیان و سلطه‌گران نیز از میان نمی‌رود و آنچه اغلب در این رویدادهای شوم گاه نابود، متحول یا بی‌رنگ می‌شود، بخشی از آن به نام زبان است. از این رو ما به راستی مجازیم هنگام توجه به هر فرهنگ، زبان را که بس کوچکتر است به عنوان معیار و چارچوب همیشگی و نماینده جامع و مانع آن فرهنگ و خداوندانش در نظر نگیریم و درباره فرهنگ تاجیکستان هم برای پیشگیری از خطا، منطقی‌تر آن است که بگوییم: «فرهنگ تاجیکان یا تاجیکی» یا «تاجیکستان فرهنگی» از نظر وسعت از کشور کوچک نو استقلال تاجیکستان که همسایه چین (چین غربی) - سین‌کیانگ، افغانستان، ازبکستان و قرقیزستان می‌باشد، بسیار گسترده‌تر است. تاجیکستان به این مفهوم (فرهنگی) بویژه آنگاه که قید زمان و تاریخ در میان نباشد، به تقریب دربرگیرنده بخشهایی کوچک و بزرگ از چند کشور نامبرده و یا کمی این سوتر و آن سوتر است و گذشته از خجند و ... (در تاجیکستان کنونی) تا بخارا و سمرقند و خوارزم در (ازبکستان) و حتی شهرهای کاشغر، ارومچی و ... (در سین کیانگ) که هنوز درصدی از تاجیکان آنجا به زبان فارسی سلیس سخن می‌رانند^(۷) و مرو و ... (در ترکمنستان) و بخشهایی از خراسان شمالی ایران، کم و بیش تا نیشابور و توس و ... را شامل می‌شود. اما چون خراسان ایران در عمل پس از سال ۱۸۸۱ میلادی با تصرف آخرین نواحی شمالی آن به وسیله روسها^(۸) و بر اثر اختلافات و جنگهای مذهبی صفویان با ازبکها حتی شاید از عصر صفوی به بعد پیوندهای خود را با آن نواحی بریده بود^(۹) و از سویی بی شک آگاهی ما در باره استان خراسان و ایالتهای عمده آن بیشتر و عمیق‌تر است، در اینجا کوشش، آن است که ما ضمن اشاره به موقعیت جغرافیایی، به اهمیت تاریخی و فرهنگی نواحی عمده‌ای که ورای مرز ایران و افغانستان در چارچوب ماجای دارند، بپردازیم، چارچوبی که در برخی دوره‌های تاریخی کم و بیش منطبق بر «خراسان قدیم» یا «خراسان بزرگ» است^(۱۰) و ماوراءالنهر را هم دربر می‌گرفته. اما یکی از دلایل در اعتقاد به پیوستگی و وحدت فرهنگی استوار میان مناطق مذکور، با توجه به گفته مقدسی پیش از هر چیز وحدت و همانندی بسیار گوییش و زبان در بیشتر آنهاست.^(۱۱) آبادانی و استعداد بالای کشاورزی همه آنها به تبع آن مرکزیت سیاسی و

مجموعه از شهر دوشنبه





بیتکه حکم فردوسی که به جای تندیس سرنگون شده اش در میدان آزادی شهر دوشنبه نصب شده است.

واقع از واپسین روزهای شاهنشاهی انوشیروان با تقسیم سرزمین هپتالی میان ایران و ترکان با آن هم مرز و همسایه و آشنا گشته بود، اما آنچه مایه تأثر و انعطاف ترکان نسبت به فرهنگ دری و تاجیکی گشت، از سویی غنای فرهنگی و تمدن پیشرفته آن سامان، و دیگر بیابانگردی و پس افتادگی خود ترکان بود. سلسله‌های ترک از غزنوی و سلجوقی و حتی سلسله‌های جزء و تابع مانند ایلک خانیان (آل افراسیاب) برای اداره سرزمینهای تصرفی به وزرای کاراگاه و بخته و مدبرانی هشیار و در عین حال فاضل و دانشمند نیاز داشتند و این وزیران همه ایرانی و اغلب از همان ولایت خراسان بودند. فضل بن احمد (اسفراینی) نخستین وزیر محمود کسب در عهد وزارتش دفاتر دولتی به فارسی نوشته می‌شد از اسفراین خراسان بود. احمد بن حسن (میمندی) که با وجود برگرداندن زبان نوشتاری دیوانهای دولتی به عربی پشتیبان بزرگ فردوسی در عرضه شاهنامه به محمود بود، (۲۱) از میمند خراسان و کندری و نظام الملک وزیران دانشمند و کاردار سلجوقی نیز از خراسان بودند. همین کندری در عهد طغرل سلجوقی دستور داد دیوانها و دفاتر دولتی و مکاتبات رسمی را به فارسی بنویسند و حتی ترکان را به آموختن زبان فارسی برانگیخت همچنین مدارس معروف نظامیه که موجب تربیت و پیدایی دانشمندان و گویندگان بزرگی چون امام محمد غزالی و انوری شد، در شهرهای بسیاری مانند بلخ، نیشابور، هرات، اصفهان، بصره، مرو، آمل، موصل، بغداد و... به همت نظام الملک بناشد. (۲۲) گذشته از وزیران، بیشتر دولتمردان، دبیران، متصدیان و رؤسای دیوانهای دولتی ایرانی، و بویژه از خراسان و ماوراءالنهر بوده‌اند. خاندانهای گوناگون مانند آل برهان (بنی ماز)، آل خجند، آل عمران، خاندان نظام الملک، آل صاعد و آل میکال (میکاییلیان) و... که به ترتیب از بخارا، خجند، خراسان و ری و خوارزم، توس و نیشابور بوده‌اند، (۲۳) خاندانهای دانشمند و معتبر و صاحب نفوذ و افزون بر اینها مشوق و پشتیبان دانشمندان و ادیبان و شاعران و مأمین و ملجأ آنان بودند که در روزگار پس از عهد سامانی - که اغلب آرامش نسبی و امنیت کافی موجود نبود - نقش بزرگی در برپا داشتن مراکز علمی و احیای ادب و دانش داشتند. همچنین برخی از آنان مانند آل صاعد و خجند با رفتن به اصفهان و... منشأ و باعث رشد بیش از پیش علم و ادب و فرهنگ در آنجا شدند و همه آنان به همین دلایل اغلب ممدوح شاعران و ادیبانند.

در اصل از چندین سده پیش - چنان که اشاره خواهد شد - حتی پیش از عهد اسلامی ناحیه خراسان و ماوراءالنهر از نظر علمی و فرهنگی سرآمد بود. مردم این نواحی به سبب دوری از مراکز حکومت و قدرت اعراب تا چند سده پس از هجوم آنان هنوز به ایران باستان دل بسته بودند و بدین سبب روایات قدیم و حماسی ایران را به خوبی به خاطر سپرده و بیش از نقاط دیگر به حفظ مراسم و آداب ملی و زبان و عقاید خود توفیق یافتند. (۲۴) از این رو ابومنصور معمری دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپاهسالار خراسان برای گردآوری و نگاشتن شاهنامه جامع ابومنصور، به دستور او، خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان دیدگان بویژه از شهرهای خراسان مانند هری، نیشابور، توس و... گردآورد. (۲۵) ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶) برای برگرداندن تفسیر طبری،

به فارسی از علمای ماوراءالنهر فتوا (۲۶)خواست و پس از گرفتن جواز، دانشمندان را از بخارا و سیپچاپ و فرغانه و از هر شهری که در ماوراءالنهر بود، به ترجمه آن گماشت. (۲۷)

ماوراءالنهر که به طور کلی از همه اقلیمها در دایره اسلام پر نعمت‌تر بود، (۲۸) از جانب مشرق، جنوب، مغرب و شمال به ترتیب به تبت، خراسان، غوز و حدود خلخ محدود می‌شد (۲۹) و شهرهای مشهور خراسان و ماوراءالنهر در تقسیمات قدیم

جر غزنه در نواحی گوناگون ایران وجود داشت که دانشمندان و مردان بزرگ علم و ادب را به سوی خود جلب می‌کرد، (۳۰) نادرست نیست؛ اما بی‌شک اهمیت هیچ کدام بویژه از نظر ادبی و ادیبان برابر دربار سامانی نبود، بویژه که پایتخت آنان (بخارا) در دل سرزمینی بود که ادب پارسی از آنجا به نیرومندی تمام به راه افتاد و روش آن، سبک و بویژه خراسانی یا ترکستانی به خود گرفت و در واقع هم سیر ادب پارسی و پارسی دری از خراسان بزرگ و ماوراءالنهر به سوی مرکز و غرب و جنوب کشور بود. (۳۱) و سرمشق و الگوی شاعران بیرون از این سرزمین، مانند شاعران آذربایجان در دوران بعد، هم چیزی جز آثار شاعران سبک خراسان نبود.

چنان که قطران تبریزی بنا بر آنچه در «سفرنامه ناصر خسرو» آمده (۴۳۸) برای کسب استادی و مهارت کافی در شعر، آثار شاعران خراسان چون دقیقی و منجیک را می‌خواند (۳۲) و می‌دانیم اسدی توسی که خود در اواخر سده چهارم با اوایل سده پنجم به سبب انقلابهای خراسان و غلبه سلاجقه خراسان را به ناگزیر ترک گفته بود، (۳۳) کتاب «لغت فرس» را برای آن نوشت تا شاعران معاصرش در آن و آذربایجان که به واژه‌های خراسانی و ماوراءالنهری آشنایی نداشتند، بتوانند مشکلات واژگانی خود را که در دیوانهای شاعران خراسان با آنها برخورد می‌کردند، رفع کنند. (۳۴)

بدین ترتیب ادب دری و سبک خراسانی پیش از هر چیز محل بازتاب فرهنگ و ویژگیهای اقلیمی و فرهنگی و تمدن ماوراءالنهر و خراسان شمالی حتی تا اندازه‌ای ترکستان بوده. بویژه پس از کوچ قبایل ترک و ترکان از شرق و شرق دور به سوی ماوراءالنهر و خراسان - که از سده چهارم تا نیمه‌های سده ششم به اوج خود رسیده بود - نشانه‌ها و تأثیرات فرهنگ ترکی نیز تا اندازه‌ای در ادب پارسی و آثار آن دوره آشکار است. ذکر نام قبایل گوناگون ترک از خلخی و تاتار و غز و قفقاز و یغما و تبتی و چگلی و... و همچنین نام جاهای ترک نشین و اشخاص ترک در آثار آن عصر و نیز نام ترکی برخی شهرهای آن سامان، گذشته از نام فارسی، (۳۵) به خوبی گویای این تأثیر است. البته در این میان سهم غلامان ترک را که هیچ برده چون آنان نبود و از ترکستان نخست به ماوراءالنهر می‌افتاد و زیادتی ایشان به دیگر جای می‌رسید (۳۶) و به اضافه دارای ویژگیهایی از جمله زیبایی و شجاعت بودند، (۳۷) نباید از یاد برد. چه، ادب پارسی از آغاز و حتی پیش از کوچ انبوه ترکان، بویژه جنبه زیبایی را مدیون آنان است، قومی که مردم شرق ایران و حوزه مورد نظر ما در



عبارت بودند از ابیورد، توس، بادغیس، بهق، نسا، اسفراین، جوزجانان، بامیان، غرستان، طخارستان، نسا، سمرقند، بخارا، سف، اشروسنه، حوبین شهر مرو (۳۰) (مرو بزرگ) که در سده‌های میانه برای جدا کردن آن از مرو ورود (مرو کوچک)، مرو شاهجان خوانده می‌شد. (۳۱) **حمدالله مستوفی** گوید: «و از آنجا [مرو] اکابر و عقلای بسیار برخاسته‌اند و در عهد اکاسره برزویه طبیب و بزرگمهر بختگان و باربد مطرب و...» (۳۲) و **بسه گفته اصطخری** «بزرگگان دیسوان خلاقست و سپهسالاران و دبیران از مرو برخاستند و علما و فقها و ادبای معروف و در همه روزگار گذشته مردم مرو را بر همه ایرانشهر تفصیل بودی، چنان که برزویه طبیب به همه اطبای عجم مقدم بوده است و باربد کی نواها و سرودها ساخته است و همگنان در این صنعت هنوز به وی افتدا می‌کنند.» (۳۳) مرو بهشت اهل ذوق و تحقیق شمرده می‌شد. شاعرانی چون مسعودی، حکاک، بشار، ابونصر، صفار، طیان و **نوابی** **مروزی** که از برخی تنها تعداد کمی شعر در فرهنگها و جنگها باقی مانده و همچنین **عمار، عسجدی، ابوحنیفه اسکافی** و کسانی از آنجا برخاسته‌اند. (۳۴) تاروکار **مامون** از آنچه یزدگرد سوم در آخرین روزهای خویش به خراسان برده بود، در مرو کتابخانه‌ای بود که غنای شاعر عرب برای آنکه از آنها بهره جوید، از عراق به خراسان می‌رفت (۳۵) و به نوشته یاقوت چندین کتابخانه معتبر داشت که یکی از آنها را سامانیان تأسیس کرده بودند. (۳۶) همچنین یاقوت از جمله کتابخانه‌های مرو دو کتابخانه را در مسجد جامع آن شهر نام برده که کتابخانه عزیزیه با دوازده هزار جلد کتاب و کتابخانه کمالیه نام دارند. کتابخانه شرف‌الملک در مدرسه شرف‌الملک و کتابخانه‌ی خواجه نظام‌الملک وزیر سلجوقی نیز از کتابخانه‌های معروف آن شهر بوده. از جمله، کتابخانه‌های دیگر در مدرسه عمیدیه و مدرسه خاتونیه و کتابخانه دیگری متعلق به مجدالملک و نیز کتابخانه ضمیریه در خانقاه درویش که دوست جلد کتاب بیش نداشت. اما به گفته یاقوت هر جلد از دوست سکه طلا (دینار) بیشتر می‌ارزید، زیرا همه نسخ آن منحصر به فرد بود و این همه تا جمله مغول و ویران کردن مرو باقی بود. (۳۷) همزمان با حمله مغولها به مرو، یاقوت از آنجا گریخت و مغولها گذشته از ویرانی شهر و سوزاندن آن، بنا بر معمول اهالی را قتل عام کردند. شمار کشتگان را تا ۹ میلیون نفر گفته‌اند و لسترنج هم به ظاهر در آن شکی نکرده. (۳۸) اما بی تردید این رقم اغراق آمیز می‌نماید، زیرا جوینی از قول تفتای سیدعزالدین نام که خود با جمعی کشتگان مرو را شمرده، تعداد آنها را بیرون از متولان درنقها و سوراخها و رساتیق و بیابانها، هزار هزار و سیصد هزار و کسری گفته (۳۹) که این رقم (بیش از یک میلیون و سیصد هزار) با مجموع کشتگان توابع و روستاهای مرو و اعمال آن و حتی با ضریب آن هم، شاید به ۹ میلیون نرسد و ما حتی اگر قول جوینی را در دسترس نداشتیم، باز باور کردن این رقم برای هفت سده پیش دور از تأمل می‌نمود.

به ظاهر بعدها (در نیمه دوم سده هشتم تا اواخر آن) سرو اندکی از آبادی پیش را

حلقه‌ای از هنر معماری ناختگین



به دست آورد زیرا امیر تیمور در ضمن جنگهای خود بارها به این شهر آمد و شد کرده و در آنجا توقف می‌نمود و در زمان **شاهرخ** نواده تیمور که در سال ۸۱۲ به تجدید آبادی آن همت گماشت، بهره‌ای از شکوه و فریبش را به دست آورد، چنان که در سال ۸۲۱ هجری که **حافظ ابرو** تاریخ خود را نوشته، گوید: «مرو دوباره آباد شده است» (۴۰) اما از میان شهرهای ماوراءالنهر و خراسان ظاهراً خوارزم (جرجانیه، اورگنج) پایتخت **خوارزمشاه** از همه بدافعال تر بود، این شهر که به دست مغولان پاک قتل عام و ویران شده بود (۴۱) نزدیک به یک سده و نیم پس از آن، در سال ۷۷۳ پس از چهار بار هجوم تیمور سرانجام مسخر و دوباره بنیانش با خاک یکسان شد، (۴۲) ولی به ظاهر پس از ویرانی مغول، مدتها بعد و دست کم از نیمه سده هشتم رو به آبادی گذاشته باشد، زیرا **ابن بطوطه** در همان اوان آن را زیباترین و بزرگترین شهرهای ترکان می‌داند که جمعیت زیاد و بازار خوب و کوچه‌های وسیع و عمارات بسیار و محاسن بی شمار دارد و همچنین مردم خوشحوی و رادمرد و غریب‌نواز خوارزم (۴۳) را- که چون اهل سمرقند به لطف و مهر سمرند و در حشمت و ظرافت از آنان برتر- همگی ادیب و سخن‌پرداز و فاضل و دانشمند می‌دانند که سخن سنجان از هر طرف به شعر آن روی می‌آورند. (۴۴) اما گفته‌ها و آمار این جهانگرد گاه شگفت‌انگیز است: «شهر از کثرت جمعیت به سان دریا موج می‌زد.

روزی به بازار شهر رفته و در وسط بازار دچار ازدحام شدم. زیادی جمعیت در محلی به نام «شور» به درجه‌ای رسید که من نتوانستم رد بشوم، خواستم برگردم باز هم از کثرت ازدحام قادر نشدم و همانجا متحیر ماندم و بالاخره باز حمت زیاد توانستم خود را بیرون کشانم.» (۴۵) البته این گفته به وضوح اغراق آمیز است و این اغراق و ناخوانی که اغلب در بسیاری از گفته‌های ابن بطوطه دیده می‌شود، بی‌تردید تا اندازهای به سبب فاصله زمانی سفرهای او با زمان نگاشتن سفرنامه است.

چه، سفرنامه مدتها پس از سفر ابن بطوطه و در موطن او نگاشته شده، بویژه که این سفرنامه دستکاری و تلخیص شده (۴۶) و اینها بدون شک در مندرجات آن بی‌تأثیر نبوده است. در هر حال می‌توان باور داشت که در نیمه نخست سده هشتم خوارزم بی‌ذکر هیچ صفتی از «کم یا بیش»، «آباد» بوده و دلیل این جانب گذشته از اهمیت آن شهر برای چهاربار حمله تیمور و محاصره سه ماهه و همچنین داشتن سلطان، (۴۷) استعداد خوب کشاورزی و حاصلخیزی بسیار آن سرزمین است (۴۸) و شاید به همین سبب نیز تیمور خود پس از آن آغاز عمارت آن کرد و به زودی (در سال ۷۹۰) هم از آن فراغت یافت. (۴۹)

به ظاهر سمرقند و بخارا که هر دو خلاصه مساکن و زبده اماکن بلاد و بقاع ماوراءالنهر بودند (۵۰) و بویژه بخارا از دوره سامانی به بعد اهمیتی بیش از مرو یافته‌اند، اما پیش از آن نیز مرکز فرمانروایی طاهریان و صفاریان از مرو به نیشابور (برشهر، ایران شهر) که تا سده چهارم مساحتش به یک فرسخ در یک فرسخ می‌رسیده، انتقال یافته بود (۵۱) و گویا به همین سبب امیران سامانی که ملک مشرق خوانده می‌شدند، نشست و پایتخت خویش را از مرو به بخارا انتقال داده باشند. (۵۲) توجه‌ها و سرودهای عجیب مردمان بخارا در کشتن سیب‌اوش که مطربان و قولان آن را «کین سیب‌اوش» یا «گریستن مغان» می‌خوانده‌اند، تا سده چهارم و شاید چند سده پس از آن در همه ولایتها معروف بوده (۵۳) و این شهر از قدیم باز تا پیش از حمله مغول در هر دوره‌ای مجمع نخبه‌پرانیان آن روزگار بوده و سر میان نواحی اسلامی به مثابت مدینه الاسلام و سواد آن به بیاض نورعلما و فقها آراسته (۵۴) و همواره از آن دفاع می‌شده (۵۵) و از همه شهرهای ماوراءالنهر انبوه‌تر و آباد تر بوده است. (۵۶) رودکی سمرقندی آنگاه که جان سران لشکر و مهران ملک امیرنصر سامانی از اشتیاق بخارا بر آمده بود، آن را آسمان و بوستان خواند و به راستی باید آن را برتر از «هری» (هرات) دانست، همانجا که آب جیحون سرکشش که از انهار بهشت شمرده می‌شد، از نشاط روی دوست (امیرنصر) به میان خنگ سواران می‌زد. (۵۷) این شهر تا اوایل سده‌های میانه و پیش از هجوم مغول (۶۱۶ هـ) همچنان مقام و منزلت دیرین خود را حفظ کرد، (۵۸) اما متأسفانه همچون سمرقند و خوارزم و خجند و فناکت و... در ردیف نخستین شهرهایی بود که با حمله مغول سوخته و ویران شد، (۵۹) چنان که آن شهر مشهور و بی‌رقیب تا نیمه‌های سده هشتم هنوز جز اندکی از مساجد و بازارهایش مخروبه بوده و کسی که چیزی از علم بداند یا عنایتی به دانش و هنر داشته باشد در آن پیدا نمی‌شده و مردم آن در نهایت ذلت و خواری به سر می‌برده‌اند، (۶۰) اما به دلیل اهمیت شهرت و کثرت پیشین آن و نیز قابلیت آبادانی و اسکان، گویا پیش از آن و به قولی از حدود نیمه سده هفتم (!) «باز عرصه آن رونقی و تراونی پذیرفت» آب با روی کار آمد. (۶۱) در هر صورت می‌توان یقین کرد که برای نمونه از حدود سده نهم به بعد و همراه با سمرقند که پیش از مغول با داشتن مردمانی با جمال و نیکو روی و آهسته (۶۲) از سه یا چهار بهشت جهان به شمار می‌آمد، (۶۳) رونقی گرفته باشد. (۶۴) زادگاه تیمور قریه **خواجه ایلغار** از اعمال «کش»، شهری در نزدیکی سمرقند بود (۶۵) و بدین سبب تیمور در پایان سده هشتم آن را مقر فرمانروایی خود ساخت و طولی نکشید که سمرقند شکوه و جلال از دست رفته خود را باز یافت. تیمور در سمرقند به آبادانی و ساختن مساجد و کاروانسراها و بنیاد باغ و بوستان پرداخت و مردم را به امن و امان امیدوار کرد (۶۶) و همچنین در اطراف و بیرون از سمرقند قصباتی آباد بنا کرد و نام شهرهای بزرگ آن روزگار بر آنها گذاشت، (۶۷) چنان که صاحب «عجایب المقدوره» آن شهر را از انبوهی بالغ بر هفت تومان ذکر می‌کند (۶۸) و سمرقند را از شهرهای مشهور بلاد ماوراءالنهر می‌داند. (۶۹) سمرقند که



نمای یادبود مشاهیر فرهنگ فارسی

بندر بزرگ تجارتنی ماوراءالنهر محسوب می‌شد و کاغدش به دیگر بلاد خاور زمین صادر می‌شد،^(۷۰) به تدبیر تیمور مرکز ارباب فضیلت و منزلگاه دانشوران نیز شد،^(۷۱) زیرا او اهل هنر و دانش و فن را از هر طایفه و سرزمین به سمرقند گردآورد. ^(۷۲) توجه خاص تیمور به سمرقند - چنان که لسترنج هم معتقد است - ^(۷۳) در آبادی و اهمیت علمی و فرهنگی بخارا بی‌تأثیر نبود، اهمیتی پیوسته که تا سده‌های اخیر هم ادامه یافت، چنان که هنری موزد سویسی در اواخر سده نوزدهم میلادی بخارا را از نظر علم و مدارس علمی و اهل علم با سویس که در آن روزگار هم از این نظر گویا در اروپا شهرت داشته، مقایسه نموده و همچنین مدارس بخارا را در تمام آسیا مشهور و سرآمد دانسته است. ^(۷۴)

باری، سرنوشت بخش وسیعی از سرزمینهای تاجیک‌نشین یا «تاجیکستان فرهنگی» به آن معنا که در نظر ماست مناسفانه به دلیل انگیزه‌های سیاسی و جنگها و دخالت دولتهای نیرومند سده‌های اخیر (مانند روس و انگلیس) و توسعه طلبی آنها از دوره قاجار به بعد دگرگون شد. روسها پس از دوره فتحعلی شاه به مرزهای شمال غرب و شمال شرق ایران (خراسان و ماوراءالنهر) تا حدود مرو به امپراتوری پهناور خود افزودند و اسفناک‌تر آنکه مناطق از دست رفته بویژه از انقلاب بلشویکی روسیه (۱۹۱۷ میلادی) به بعد خود به چند بخش (جمهوری) تقسیم شد و چنان که رایج است ویژگیهای فرهنگی در این تقسیمات و مرزبندیها نیز هرگز دخالتی نداشت و ملاک نبود. آنچه امروزه افغانستان نامیده می‌شود، بیش از این از ایران و هم از مناطق اخیر جدا شد و سپس «سین کیانگ» غربی در قلمرو چین قرار گرفت، جایی که یک پنجم خاک آن تاجیک‌نشین است، چه، در پامیر و اطراف آن تاجیکانی ساکنند که از قدیمی‌ترین ایام آنجا بوده‌اند. ^(۷۵) تا سی و چندسال

پیش گلستان و بوستان در مدارس تاجیکان (در سین کیانگ) تدریس می‌شد، اما حکومت چین زبان فارسی را از مدارس آنان حذف کرده و اصرار دارد به جای آن ترکی او یغوری یا زبان چینی تدریس شود. در کاشغر که روزی تاجیک‌نشین بود امروز تنها دوازده خانوار، آن هم اغلب زنان و مردان شصت یا هفتاد ساله به فارسی سخن می‌رانند ^(۷۶) و مناسفانه دبیری نخواهد گذشت که از ۲۶۵۰۳ تن تاجیک چینی که تا سال ۱۳۶۷ ش در ۳۶ دهکده سکونت داشته‌اند، یک تن زبان فارسی را نخواهد دانست ^(۷۷) و اینها از طرحهایی هستند که انگلیسی‌ها نیز در هند و سند و روسها در بخارا و سمرقند به اجرا گذاشته‌اند، ولی در واقع رهبران نخستین کشور شورواها (لنین و استالین) از آغاز هم باور داشتند که تعدد و کثرت ملتهای متشکله آن کشور بی‌کراتن خطرناک برای ثبات و ملی‌گرایی به شدت مخالفت می‌شد این رو بویژه در دوره استالین با ملتهای تابعه و ملی‌گرایی به شدت مخالفت می‌شد و دولت سوسیالیستی شوروی که بیش از هر چیز سنگ «انترناسیونالیستی» را به سینه می‌کوبید، کوشش می‌کرد تا ملی‌گرایی و احساس ناسیونالیستی را در آن ملتها تا سرحد ممکن بی‌رنگ و سست کند و به همین دلیل هم گذشته از اسکان دادن روسها از کشوری و لشکری و عادی در آن مناطق، به عمد نفوذ روسیه و فرهنگ روسی - کمونیستی در آنها روز به روز تشدید می‌یافت و همین گونه درباره فرهنگ ملی آنها بر خورد و صدمت می‌شد، تا جایی که در همه مناطق و آنجا که تاجیکستان فرهنگی‌اش نامیدیم و از جمله در کشور تاجیکستان تا پیش از فروپاشی کشور شورواها و مرده ریگ لنین و استالین. سخن گفتن به فارسی جرم بوده و جریمه سنگین هم داشته است. ^(۷۸) در آغاز استقلال تاجیکستان در تمام شهر هفتصد هزار نفری دوشنبه (پایتخت) تنه‌ایک تابلو به فارسی دیده شده، آن هم تابلو «بنیاد فرهنگ تاجیکستان» ^(۷۹) و هنوز در همه جای آن سرزمین (و شاید در تمام شهرهای فارسی زبان حوزه مورد نظر ما و افزون بر آن در جمهوریهای غرب دریای مازندران) خط سرلیک بر کلمات و عبارات فارسی و یا ملی حکومت می‌کرد. ^(۸۰) و امروز هم مهم‌ترین مسأله که در گویان جاهای نامبرده و بویژه تاجیکستان با آن روبه رویند، تبدیل خط سرلیک به خط فارسی است. ^(۸۱)

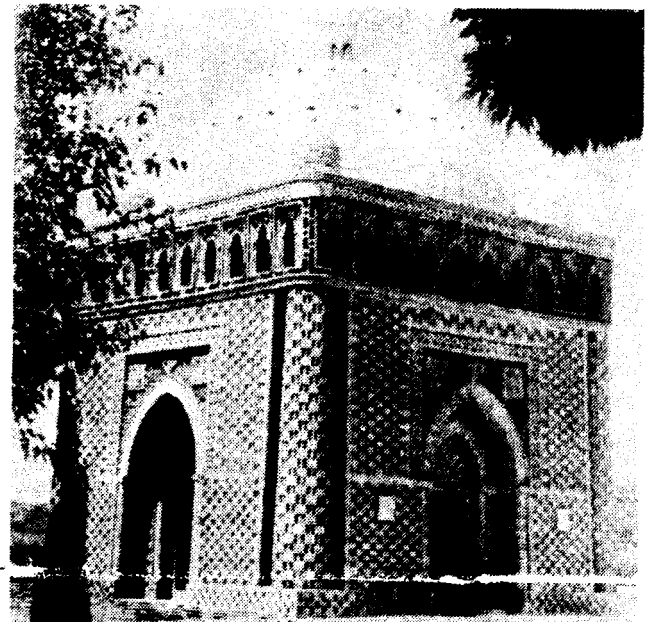
خوشبختانه اکنون اهالی تاجیکستان اجازه دارند به فارسی سخن رانند، خیابانهای «لنین» و «گورکی» به «رودکی» و «تهران» تغییر نام یافته، ^(۸۲) همچنین دانشجویان تاجیک که ساعتی هم امکان استفاده از کتابخانه‌های تاجیک و بیشتر ایرانی نژادان را نداشتند و درباره کتابخانه‌های ایوان مخوف و دبیرهای نصرانی معلومات مفصل می‌گرفتند، اکنون ساعتها به آموزش تاریخ کتابخانه‌های تاجیک می‌پردازند و افزون بر اینها به آنها درسهای ویژه تعلیم کتابخانه‌های مردمان شرق، کتابخانه‌ها در احیای تمدن مردمان ایرانی، تهیه کتاب شناسی دستخطهای فارسی و تاجیک تعلیم داده می‌شود.

همچنین در آنجا جشن بزرگداشت باربد و کنفرانس بین‌المللی «کتاب و احیای تمدن شرق: دیروز و امروز» دایر شده است، ^(۸۳) فعالیتهای قابل توجه دیگری نیز انجام گرفته و در کل نهضتی فرهنگی که می‌توان آن را «بازگشت به خویش» نامید، در آنجا به راه افتاده، اما مناسفانه از جانب ما یاری و پشتیبانی عمده‌ای صورت نگرفته و آنچه مسلم است، آنها هنوز چشم امید به ایران دوخته‌اند. ایران برای آنها قیله آمال و الگو و کشور رؤیایی آرزوهاست، ایران برای آنها ماکت آینده

بندر بزرگ تجارتنی ماوراءالنهر محسوب می‌شد و کاغدش به دیگر بلاد خاور زمین صادر می‌شد،^(۷۰) به تدبیر تیمور مرکز ارباب فضیلت و منزلگاه دانشوران نیز شد،^(۷۱) زیرا او اهل هنر و دانش و فن را از هر طایفه و سرزمین به سمرقند گردآورد. ^(۷۲) توجه خاص تیمور به سمرقند - چنان که لسترنج هم معتقد است - ^(۷۳) در آبادی و اهمیت علمی و فرهنگی بخارا بی‌تأثیر نبود، اهمیتی پیوسته که تا سده‌های اخیر هم ادامه یافت، چنان که هنری موزد سویسی در اواخر سده نوزدهم میلادی بخارا را از نظر علم و مدارس علمی و اهل علم با سویس که در آن روزگار هم از این نظر گویا در اروپا شهرت داشته، مقایسه نموده و همچنین مدارس بخارا را در تمام آسیا مشهور و سرآمد دانسته است. ^(۷۴)

باری، سرنوشت بخش وسیعی از سرزمینهای تاجیک‌نشین یا «تاجیکستان فرهنگی» به آن معنا که در نظر ماست مناسفانه به دلیل انگیزه‌های سیاسی و جنگها و دخالت دولتهای نیرومند سده‌های اخیر (مانند روس و انگلیس) و توسعه طلبی آنها از دوره قاجار به بعد دگرگون شد. روسها پس از دوره فتحعلی شاه به مرزهای شمال غرب و شمال شرق ایران (خراسان و ماوراءالنهر) تا حدود مرو به امپراتوری پهناور خود افزودند و اسفناک‌تر آنکه مناطق از دست رفته بویژه از انقلاب بلشویکی روسیه (۱۹۱۷ میلادی) به بعد خود به چند بخش (جمهوری) تقسیم شد و چنان که رایج است ویژگیهای فرهنگی در این تقسیمات و مرزبندیها نیز هرگز دخالتی نداشت و ملاک نبود. آنچه امروزه افغانستان نامیده می‌شود، بیش از این از ایران و هم از مناطق اخیر جدا شد و سپس «سین کیانگ» غربی در قلمرو چین قرار گرفت، جایی که یک پنجم خاک آن تاجیک‌نشین است، چه، در پامیر و اطراف آن تاجیکانی ساکنند که از قدیمی‌ترین ایام آنجا بوده‌اند. ^(۷۵) تا سی و چندسال

آرامگاه امیر اسماعیل سامانی (قرن سوم و چهارم هـ. ق)



است، چنان که می‌گوید: «هر پاره سنگ ایران جهان معنی هاست». (۸۴) و به همین سبب با صراحت می‌گوید: «سنگی هم اکنون (تا دی ماه ۱۳۷۰) یک هزار بورس تحصیلی در اختیار ازبکستان قرار داده، شما چه می‌کنید؟» (۸۵)

باری، امروز در جهان نزدیک به یکصد میلیون نفر به طور مستقیم به فارسی دری سخن می‌گویند و این زبان در ساختار زبان بیش از دو بیست میلیون نفر ترک و ترکمن و ازبک و اردو سهیم مهمی دارد (۸۶) و بخش عمده‌ای از این صد میلیون را تاجیکان آن سوی ایران و افغانستان تشکیل می‌دهند. بر ماست که دست همه آنان را در مسایل تاریخی و فرهنگی بگیریم و این دستگیری درباره کشور تاجیکستان بویژه پس از روی کار آمدن حکومت کنونی آن که پیوند استوارتر و وابستگی آشکارتری با روسیه و مسکو دارد، بیش از پیش دریافت می‌شود و در بایست است، وگرنه به افسوس دیری نخواهد گذشت که شاهد مسخ فرهنگی و تبدیل زبان آنان به زبان روسی خواهیم بود. چه، وجود واژه‌های بی شمار علمی و غیر علمی و گاه حتی عامیانه و بازاری روسی و غیر فصیح و قلمبه بیگانه در زبان نوشتاری و حتی گفتاری آنان مانند: «پارتیا، کینو، پوپلیتسیستیکا، گراماتیکی، پراتسنس، فرازبالوگی، سماتیک، تخنیکا، اکتور، اکران، ساویت، یاسیولکا، رایون، ریسپوبلیکا، ستوس»، به جای «حزب/ سینما و فیلم/ ادبیات سیاسی - اجتماعی/ ابزارگرایی/ پروسه، روند / اصطلاح شناسی/ معاشناسی/ فن، تکنیک/ هنرپیشه/ نمایش/ شورا/ قصبه و کوی / منطقه و بخش/ قانون اساسی/ موقعیت» (۸۷) زنگ خطر شکستگی است که دیگر نیاز به بهانه و تن زدن ندارد.



بی‌نوشت:

- ۱- کیهان فرهنگی، سال پنجم، بهمن ماه ۶۷ (شماره ۱۱) «من از بام دنیا می‌آیم»، منوچهر ستوده، صص ۵۱-۵۳.
- ۲- سراج‌نامه در همان سال (۱۸۸۱ میلادی) رودخانه ترک مرز میان ایران و روسیه فرار گرفت. رک: «تاریخ سیاسی و ساریهای اجتماعی ایران در عصر قاجار»، تألیف دکتر غلام‌رضا هرام، سال ۱۳۶۹، صص ۲۱۰-۲۴۰. داستان، ش ۳۶ (آذرماه ۱۳۷۱) درباره همکاری ایران و آسیای مرکزی، دکتر عبدالحسین زرکوب، صص ۲۰.
- ۳- درباره حراسان و حدود آن در زمانهای مختلف از جمله، رک: «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی»، تألیف لستریج، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، ۱۳۶۷، صص ۴۰۸. نیز رک: «تاریخ ایران بعد از اسلام»، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ پنجم، ۱۳۶۸، صص ۲۹۱.
- ۴- سنگ شناسی، محمد نئی بهار، ۱۳۶۹، ج اول، صص ۲۴۵ به بعد.
- ۵- کیهان فرهنگی، سال نهم، شماره ۷۱ (۴) «نگرشی بر زبان فارسی دری»، استاد محمد محیط طباطبایی، صص ۲۱.
- ۶- سامانیان منسوب بودند به «سامل حنات»؛ و از خود را طیفه دهقانان متوسط بود اما نسبت به بهرام چوبینه می‌رسید که از خاندان بهرام بود و از دودنه‌نچایی معروف ایران ماست. «تاریخ مردم ایران»، از بابان عهد ساسانیان تا پایان عهد آل بویه تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، ۱۳۶۸-۳، صص ۱۸۲. اگرچه پس از محوم اغراب بیشتر شاهان ایران نسبت خود را به یکی از شهریاران ساسانیان می‌رسانیدند، ولی نسبت به ساسانیان و آل زیار و شروشانان را محقق درست دانسته‌اند. رک: «دین خانی سمرقانی»، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، ۱۳۶۸، صص ۲۴.
- ۷- «سیری در شعر فارسی»، دکتر عبدالحسین زرین کوب، صص ۳ و ۴.
- ۸- «سیاستنامه» (سیرالملوک)، خواجه نظام الملک توسی، به کوشش دکتر حعفر شاعر، ۱۳۶۴، صص ۱۲۷.
- ۹- «کلیلی مروری، زندگی، اندیشه و شعر او»، تألیف و تحقیق دکتر محمدامین ریاحی، ۱۳۶۷، صص ۲۸ و ۳۹. برای بررسی ابیات مورد نظر دکتر ریاحی رک: «شاهنامه فردوسی»، چاپ مسکو، ۱۹۷۱، ج نهم، صص ۳۱۳-۳۱۴ و نیز «دین ناصر خسرو»، به اهتمام و تصحیح مجتبی میبوی، ۱۳۶۷، صص ۳۲۶. بیت: «خراسان زال شاهان چون تپه شد/ همه دیگر شده است احوال و سامان».
- ۱۰- «کلیلی مروری»، پیشین، صص ۲۷.
- ۱۱- «ملک الشعرا» معتقد است که نثر چخته‌ای مانند نثر معمری و لعلی و ابوالمؤید نثری نیست که بتوان آن را مولودیک قرن دانست و از رسایی و پختگی آنها بر می‌آید که نثر دری دارای سابقه‌ای طولانی بوده و نویسندگان عهد ساسانی در واقع دنباله سبک قدیمی‌تری که چند قرن به طول انجامیده، گرفته‌اند... (سبک شناسی، ج دوم، صص ۱). این جانب در مورد نظم و شعر نیز همین گمان را دارد، زیرا باور نمی‌توان کرد که شعر روان و محکمی مانند شعر رودکی و ابوشکور بلخی و دقیقی و فردوسی... بدون مقدمه شروع شده باشد و دست کم نایک سده پیش از آن (بیش از قرن چهارم) را می‌توان دوران تجربه و ممارست و رشد شعر پارسی دانست و این موضوع بویژه با سنجیدن ابیات بازمانده اوایل نظم دری با شاعران قرن چهارم که نام برده شد، مشهود است. به عبارت دیگر باید گمان کرد که میان آن چند شاعر آغازگر یعنی حنظله بادعسی، محمود وزاق، محمد بن وصفی سگری، بسام کورد، محمد بن مخلد، فیروز شرقی، ابوسلیک گرگانی و... که در اوایل تا اواخر سده سوم می‌زیسته‌اند، تا سده چهارم که شروع شعر به وسیله رودکی به انسجام و استحکام کامل گفته شده، گویندگان بسیار دیگری می‌زیسته‌اند که این فاصله را پر کرده باشند.
- ۱۲- مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، ۱۳۶۸، صص ۱۱-۱۲.
- ۱۳- «تاریخ ادبیات در ایران»، از فردوسی تا سعدی، نیمه اول، ادوارد براون، ترجمه و حواشی فتح‌الله مجتبیایی، چاپ چهارم، صص ۱۴۷.
- ۱۴- از جمله رک: «مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی»، دکتر صفا، صص ۲۲-۲۴.
- ۱۵- «سفرنامه ناصر خسرو»، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، ۱۳۵۶، صص ۹.
- ۱۶- «تاریخ ادبیات در ایران»، ج دوم، دکتر صفا، ۱۳۳۹، صص ۴-۵.
- ۱۷- همانجا، صص ۹۰-۹۱.
- ۱۸- «مسالك و الممالک»، تألیف ابوالسحاق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۴۷، صص ۲۲۷.
- ۱۹- «فایزنامه»، عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، ۱۳۶۶، باب بیست و سوم، در برده خریدن، صص ۱۱۵-۱۱۴. نیز رک: «تاریخ ادبیات در ایران»، ج دوم، غلامان ترک، صص ۷۷-۶۹.
- ۲۰- رک: «ایران در زمان ساسانیان»، تألیف کریمستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ۱۳۶۸، صص ۴۹۵. درباره هفتالیان و ترکان.
- ۲۱- «چهارمقاله»، نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام دکتر محمد معین، ۱۳۶۶، صص ۷۸.



- ۲۲- «تاریخ ادبیات در ایران»، ج دوم، از صص ۲۴۴. «مدارس نظامیه».
- ۲۳- همانجا، صص ۶۷-۵۹. نیز رک: «فرهنگ فارسی»، دکتر محمد معین، ۱۳۶۳، ج پنجم، اعلام، از صص ۵۰.
- ۲۴- «حماسه سرایی در ایران»، دکتر صفا، ۱۳۶۹، صص ۱۵۳-۱۵۲.
- ۲۵- «بیست مقاله فزونی»، به تصحیح عباس اقبال و پورداوود، جلد دوم، ۱۳۶۳، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، صص ۳۵-۳۴. نیز رک: «گنجینه سخن»، دکتر صفا، ۱۳۷۰، ج اول، صص ۱۶۱ و «حماسه سرایی در ایران»، صص ۱۰۱.
- ۲۶- «سبک شناسی»، ج دوم، صص ۱۶-۱۵.
- ۲۷- «سبک شناسی»، ج دوم، صص ۱۷-۱۶.
- ۲۸- «مسالك و الممالک»، صص ۲۲۶.
- ۲۹- «حدود العالم من المشرق الی المغرب»، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ۱۹۸۳، صص ۱۰۵.
- ۳۰- «تاریخ ایران بعد از اسلام»، صص ۴۹۴-۴۹۲. «حدود العالم»، صص ۱۰۱-۸۸. و نیز ۱۱۸-۱۰۶.
- ۳۱- «جغرافیای تاریخی...»، لستریج، صص ۴۲۴.
- ۳۲- «کلیلی مروری»، صص ۲۴ و «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۲۹.
- ۳۳- «مسالك و الممالک»، صص ۲۰۸.
- ۳۴- «کلیلی مروری»، صص ۲۴ و ۲۵.
- ۳۵- «تاریخ ایران بعد از اسلام»، صص ۴۲۷.
- ۳۶- «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۲۸ و «کلیلی مروری»، صص ۲۴.
- ۳۷- «تاریخ جهانگشای جوینی»، عظاملک جوینی، به اهتمام فروزی، ۱۳۶۷، ج اول، صص ۱۲۸.
- ۳۸- «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۲۹.
- ۳۹- همانجا، صص ۴۷۷ و «جهانگشا»، ج اول، صص ۱۰۱-۱۰۲.
- ۴۰- «عجایب المفدوره فی اخبار تیمور، ابن عربشاه، ترجمه محمدعلی نجاشی، ۱۳۶۵، صص ۴۴-۴۳ و «سفرنامه ابن بطوطه»، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، ۱۳۴۸، ج اول صص ۴۰۶-۴۰۵، ۴۰۳-۴۲.
- ۴۱- «مقدمه سفرنامه ابن بطوطه».
- ۴۲- «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۸۸-۴۷۷.
- ۴۳- «تاریخ جهانگشا»، ج اول، صص ۷۲.
- ۴۴- «جغرافیای تاریخی»، لستریج، صص ۴۰۹-۴۲۹ و «تاریخ ایران بعد از اسلام»، صص ۴۹۳.
- ۴۵- همان و نیز «حدود العالم»، صص ۹۴-۸۹-۸۸.
- ۴۶- «تاریخ جهانگشای جوینی»، تألیف ابوبکر محمد بن جعفر الزرخشی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، ۱۳۶۳، صص ۲۴ و ۲۳. درباره کیفیت تألیف و تلخیص و ترجمه آن رک: «مقدمه کتاب مذکور از من شازده تا هجده و همچنین تاریخ ادبیات در ایران»، دکتر صفا، ج دوم، صص ۹۷۸-۹۷۷.
- ۴۷- «تاریخ جهانگشا»، ج اول، صص ۷۶-۷۵.
- ۴۸- «البلدان»، تألیف احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمه دکتر محمد ابراهیم ابینی، صص ۶۹.
- ۴۹- «مسالك و الممالک»، صص ۲۲۹ و «حدود العالم»، صص ۱۰۶.
- ۵۰- «چهار مقاله»، صص ۵۳-۵۲ و «رودکی» (گزیده سخن پارسی) به کوشش دکتر خطیب رهبر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، صص ۴۸-۴۷. درباره سرکشی جیحون رک: «عجایب المفدوره»، صص ۱۲ و درباره اینکه از آنها بهشت شمرده می‌شد، رک: «سفرنامه ابن بطوطه»، ج اول، صص ۴۰۶.
- ۵۱- «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۹۲.
- ۵۲- «تاریخ جهانگشا»، ج اول، صص ۷۵ به بعد و «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۹۲.
- ۵۳- «تاریخ جهانگشا»، ج اول، صص ۸۴ به ظاهر میان گفته جوینی و ابن بطوطه درباره زمان آبادی بخارا پس از ویرانی مغول تباینی آشکار وجود دارد. زیرا جوینی که تاریخ خود را در سال ۶۵۵ به پایان برده، آن را در نهایت آبادانی وصف کرده ولی ابن بطوطه که از سال ۷۲۵ تا ۷۵۴ هجری سفرش به بخارا کشیده، پس از نزدیک به یک سده آن را هنوز ویرانه و بی اهمیت شمرده (سفرنامه ابن بطوطه، صص ۴۱۴). اما از میان این دو، گفته ابن بطوطه درست‌تر می‌نماید و به راستی نمی‌توان خیال کرد که در فاصله سه یا چهار دهه پس از ویرانی کامل، دوباره آن آبادی را که در نظر جوینی است، به دست آورده باشد، چنان که لستریج هم بر این باور است که بخارا پس از ویرانی مغول مدتی بیش از یک سده در حال خرابی و نیکت باقی ماند (جغرافیای تاریخی، صص ۴۹۲) و بنابراین جوینی قدری بی‌دقتی و مسامحه کرده است.
- ۵۴- «مسالك و الممالک»، صص ۲۴۸.
- ۵۵- همانجا، صص ۲۳۱ و «تاریخ جهانگشا»، ج اول، صص ۹۰.
- ۵۶- ابن بطوطه سمرقند را یکی از بزرگترین و بهترین شهرهای دنیا شمرده (سفرنامه- صص ۴۲۸) و این گفته می‌رسد که در نیمه سده هشتم به احتمال، این شهر آبادان بوده باشد و اتفاقاً لستریج هم تقریباً با حدسی این جانب موافق است و آن را در بیان سده هشتم، تا حدی آبادان شمرده (جغرافیای تاریخی، صص ۴۲۹).
- ۵۷- «عجایب المفدوره»، صص ۱۷، ۴، ۵۹۰۶۰ و «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۹۲ و همچنین «سفرنامه کلاویخو»، ترجمه مسعود رحب‌نیا، ۱۳۴۴، صص ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۷۶، ۲۸۶.
- ۵۸- «عجایب المفدوره»، صص ۵۸.
- ۵۹- «نومان محلی را گویند که ده هزار مرد جنگی بیرون دهد»، «عجایب المفدوره»، صص ۲۱.
- ۶۰- «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۹۴.
- ۶۱- «عجایب المفدوره»، صص ۲۱۹ و ۲۱۴. از جمله پس از تسخیر دمشق و غارت آن، تیمور گروه بسیاری از استادان ماهر و صنعتگر و هنرمند شهر را گرد آورد و به سمرقند فرستاد... (سفرنامه کلاویخو، صص ۱۴۴).
- ۶۲- «جغرافیای تاریخی»، صص ۴۹۲.
- ۶۳- «سفرنامه ترکستان و ایران»، نوشته هنری مورز ترجمه علی مترجم، مترجم مخصوص ناصرالدین شاه، به کوشش محمد گلبن، ۱۳۵۶، صص ۱۱۳-۱۱۲.
- ۶۴- همانجا، صص ۷۶-۷۵. کیهان فرهنگی، سال پنجم، ش ۱۱، «من از بام دنیا می‌آیم»، منوچهر ستوده، صص ۵۱-۵۲.
- ۶۵- «۸۰-۸۱-۷۹-۷۸- کیهان فرهنگی، سال نهم، ش ۱ (فروردین ۷۱)، «چهارشنبه‌ای در دوشنبه»، دکتر غلامعلی حداد عادل، صص ۲۲-۲۳.
- ۶۶- «ادبیات فرهنگ و هنر»، ش ۲۹، اردیبهشت ۷۱، «هر پاره سنگ ایران...» (گفتگوی با صفر سلیمان، استاد دانشگاه تاجیکستان)، صص ۳۶ و ۳۷.
- ۶۷- کیهان فرهنگی، چهارشنبه‌ای در دوشنبه، صص ۲۲.
- ۶۸- کیهان فرهنگی، سال نهم، ش ۴، شماره ۱۳۷۱ «نگرشی بر زبان فارسی دری»، استاد محمد محیط طباطبایی، صص ۲۱.
- ۶۹- نثر دانش، سال نهم، ش پنجم (مهر و آبان ۶۸) «مسایل زبان فارسی در تاجیکستان»، صص ۲۸-۲۲.